

16 آذر:

قربانی کردن سه دانشجو پیش پای نیکسون

چهار یا پنج روز پس از کودتای 28 مرداد چرچیل که سهم بزرگی برای آلوده کردن امریکائی ها در انجام کودتا داشت در جلسه کابینه انگلیس بتاريخ 25 ماه آگوست 1953 نتوانست نگرانی خود را از دخالت آن ها پنهان کند. او در آن جلسه گفت « برای امریکائی ها بسیار آسان خواهد بود با جزئی مبلغی که خرج کرده اند تمام منافع سال ها زحمت انگلیس در ایران را به جیب خود بریزند».

چرچیل حق داشت نگران باشد:

زاهدی نخست وزیر دولت ننگین کودتای 28 مرداد در 4 شهریور (پنج روز پس از کودتا) در نامه تشکر آمیز خود به آیزنهاور رئیس جمهور امریکا نوشت به دلیل وضع بد اقتصادی مردم و احتمال طغیان آن ها شدیداً به کمک مالی و فوری امریکا نیازمند است. در این نامه به قصد خود مبنی بر برقراری روابط حسنه با دولت انگلیس نیز اشاره کرد.

اشاره به این حقیقت نیز ضروری است که دکتر محمد مصدق یکبار در دیماه سال 31 و بار دیگر در خرداد سال 32 (قریب یکماه قبل از کودتا) برای سر و سامان دادن به وضع بد اقتصادی حاصل از محاصره اقتصادی ایران و عدم امکان فروش نفت از دولت امریکا رسماً تقاضای وام کوتاه مدت کرده بود که بلافاصله با فروش نفت مسترد گردد، اما به تقاضای وی جواب منفی داده شده بود.

آیزنهاور اینبار لوی هندرسن سفیر امریکا در تهران را که از گردانندگان اصلی ستاد کودتا بود مامور مذاکره با دولت زاهدی کرد و بلافاصله موافقت دولت خود را با پرداخت مبلغی حدود چهار میلیون دلار بابت کمک‌های فنی سالانه اصل چهار به ایران اعلام کرد. در شهریورماه نیز دولت امریکا مبلغ 45 میلیون دلار کمک بلاعوض به ایران اعطا کرد.

انگلیس ها از اینگونه تحولات سریع در رابطه با نزدیک شدن امریکا به ایران دل خوشی نداشتند. آن ها می گفتند اگر زاهدی بتواند نیازهای مالی ایران را از طریق امریکائی ها تأمین کند علاقه ای به حل اختلافات نفتی با انگلیس نشان نخواهد داد و در نتیجه ابتکار عمل به دست سیاستمداران امریکا خواهد افتاد.

سیر ویلیام فریزر رئیس کل شرکت نفت ایران و انگلیس اصرار داشت تا هرچه زودتر به این شرکت اجازه دهند که به ایران باز گردد، اما سیاستمداران انگلیس از جمله سام فال که خود یکی از مهره های مهم در انجام کودتا بود عقیده داشت که فریزر و شرکت نفت قادر خواهند بود با اعمال احمقانه خود در ایران و به نظر او کار شرکت نفت مزبور به علت تنفر شدید مردم ایران تمام است و محال است که بتواند با همان وضع پیشین به ادامه کار بپردازد، بنابراین هر کوششی در این مورد بی ثمر و برای انگلیس مضر خواهد بود.

با ترتیبی که در بالا به طور خیلی خلاصه به آن اشاره شد زمینه ایجاد یک کنسرسیوم نفتی برخلاف میل باطنی انگلیس فراهم بود و در نتیجه امریکائی ها پس از پرداخت چند وام و کمک بلاعوض به دولت کودتا جای پای خود را برای بازی کردن نقش اصلی در بهره برداری از ثروت نفت ایران محکم کرده بودند. پس از آن امریکائی ها برای رسیدن به مقصود نهائی که همانا امضاء شدن قرارداد کنسرسیوم و در بر گرفتن سهم بیشتر برای امریکا بود پرداخت کمک های بیشتر اقتصادی را موکول به اتمام قرارداد کنسرسیوم نمودند.

در 16 آبان 32 همزمان با امتناع امریکا از ارسال کمک‌های مالی بیشتر به دولت زاهدی و با شدت گرفتن نیازهای مالی دولت، مذاکرات مخفیانه‌ای بین دولت کودتا با دولت انگلیس آغاز شد تا موضوع تجدید مناسبات سیاسی مورد بررسی قرار گیرد.

نتیجه این مذاکرات پیشاپیش معلوم بود. دولت کودتا به رغم آگاهی از حاکم‌بودن احساسات ضد انگلیسی بر افکار عمومی، تجدید فوری مناسبات را در دستور کار خود قرار داد و برای کاستن از پیامدهای داخلی تصمیم خود، تنها به اجرای سیاست‌های گام به گام و اتکا بر نقش بازیگری به نام ایالات متحده اکتفا کرد.

اعلامیه مشترک دو دولت در 16 آذر 32 تصمیم دو دولت را مبنی بر «مبادله بدون تأخیر سفیر» نشان داد و هر چند وزارت خارجه ایران در اعلامیه مورخ 9 آبان 32 آورده بود «تنها توقع دولت ایران این است که برای حل اختلافات نفت

قوانین مصوبه کشور محترم شمرده شود.»، اما همگان می‌دانستند که طرح این تقاضا، صرفاً يك «نمایش سیاسی» برای مصرف داخلی است که به منظور پیشگیری از بروز احساسات ضد انگلیسی مردم ترتیب داده شده است. از همان روز اعلام رسمی تجدید روابط ایران و انگلیس در 14 آذر 32 که با وعده ورود قریب الوقوع «دنيس رایت» به عنوان کاردار سفارت انگلیس در تهران همراه بود ناآرامی‌ها و تظاهرات پراکنده‌ای در چند نقطه پایتخت از جمله بازار تهران و دانشگاه تهران به وقوع پیوست. در این تظاهرات عده‌ای از دانشجویان در دانشگاه و جمعی از مردم و بازاریان دستگیر شدند. در چنین وضعی ورود ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا به ایران در روز 17 آذرماه از سوی دولت و روزنامه‌های دولتی اعلام شد.

در روز 5 آذر 32 نیروهای نظامی و امنیتی شاه به منظور کنترل اوضاع و حفظ آرامش سفر نیکسون، در دانشگاه تهران مستقر شدند تا از هر گونه مخالفت احتمالی جلوگیری کنند. در همین روز یکی از دربان‌های دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد مستقر در دانشگاه دستور می‌رسد «باید يك دانشجو را شقه کرد و جلوی درب بزرگ دانشگاه آویخت تا عبرت همه شود و هنگام ورود میهمانان خارجی صداها خفه گردد و جنبنده‌ای نجنبند.»

پیش از این در 24 آبان همان سال اعلام شده بود که نیکسون از طرف آیزنهاور رییس جمهوری ایالات متحده و به دعوت رسمی دولت ایران به تهران می‌آید. نیکسون در واقع به ایران می‌آمد تا نتایج تحولات اخیر را که به تعبیر آیزنهاور «پیروزی سیاسی امیدبخشی را در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی نموده است» ببیند. پیشاپیش وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون قطعی می‌نمود. به رغم یأس گسترده مبارزان و سرکوب شدید مخالفان دولت کودتا، هنوز در برخی مجامع مخالفت‌های جدی بروز می‌کرد. در این میان و با آشکار شدن نقش مداخله‌جویانه ایالات متحده امریکا در تمهید مقدمات سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق، این دولت خارجی که پیش از این با شعار کمک به گسترش آزادی و پیشرفت اقتصادی و مقابله با گسترش نفوذ کمونیسم، توانسته بود روابط خوبی را به دور از قضاوت منفی افکار عمومی با دولت ایران برقرار نماید، برای اولین بار به عنوان يك «نیروی مداخله‌جوی منفور» نزد افکار عمومی درآمد. امریکایی‌ها که به دنبال جای پای محکم‌تری در ایران می‌گشتند و در قرارداد کنسرسیوم نفتی در پی سهم بیشتری بودند به سرعت مورد قضاوت افکار عمومی ایران قرار گرفتند و البته با توجه به روابطه حسنه دولت سپهبد زاهدی با دولت امریکا و نیز سابقه عدم همکاری قبلی این دولت در حل مشکلات مالی دولت دکتر مصدق قضاوت افکار عمومی نمی‌توانست مثبت باشد.

در روز 5 آذر 32 نیروهای نظامی و امنیتی شاه به منظور کنترل اوضاع و حفظ آرامش سفر نیکسون، در دانشگاه تهران مستقر شدند تا از هر گونه مخالفت احتمالی جلوگیری کنند. در همین روز یکی از دربان‌های دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد مستقر در دانشگاه دستور می‌رسد «باید يك دانشجو را شقه کرد و جلوی درب بزرگ دانشگاه آویخت تا عبرت همه شود و هنگام ورود میهمانان خارجی صداها خفه گردد و جنبنده‌ای نجنبند.»

انتشار این خبر در فردای آن روز بر جو ملتهب دانشگاه افزود و دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند. وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می‌نمود.

در روز 16 آذر نیروهای نظامی مستقر در دانشگاه، با ورود به دانشکده‌های پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم عده زیادی را دستگیر کردند.

مهندس مصطفی چمران که خود شاهد این واقعه بوده است بعدها در انجمن اسلامی دانشجویان امریکا روایت مستندی از



اگر اجباری که به زنده ماندن دارم نبود ، خود را در برابر دانشگاه واتل میزدم ، تکلیف همایون سر
بیت و صحنه می آید؟ در واتل میاید سوخت - او را در پیش رو چه کسی قرار آید !
این و سه بار دانشگاه به مسکن هنرمند حرمه را ترک نماند ، هنرمند از تحصیل بی فراغت

در 4 بهمن همان سال علی سهیلی به عنوان سفیر ایران در لندن تعیین شد. سهیلی که پیش از تعطیلی کنسولگری های انگلیس در ایران در دی ماه 1330 و احضار وی به تهران، به عنوان سفیر ایران در لندن به سر می برد، همان کسی بود که هنگام خداحافظی با مقامات وزارت خارجه انگلیس در سال 1330 ایشان را به پایداری در برابر دولت ملی ایران و سرنگونی دولت مصدق تشویق کرده بود.

شناسه: 1302

شریف نیوز؛ پایگاه خبری - تحلیلی دانشجویان ایران

com info at sharifnews dot

سه یار دبستانی

چهارشنبه ۲۵ آبان ۱۳۸۴

همه سرود "یار دبستانی" را دوست دارند. همه "دکتر شریعتی" را دوست دارند و مدعی خواندن و فهم آثارش هستند. همه "دکتر مصدق" را تحسین می کنند. من هم برای اینکه این وسط از بقیه عقب نمانده باشم داستانی را بازنویسی می کنم که شاید شنیده باشید، شاید هم نه. مهم نیست. 16 آذر امسال هم می آید. تجمع اعتراض آمیز که هیچ ، حتی چشمم آب نمی خورد یک مراسم ساده برای بزرگداشت این روز برگزار شود. 16 آذر که می دانید چه مناسبتی دارد ؟ گمانم بدانید. البته چون محافظه کار هستید برایتان سخت است که کامنت بگذارید و بگویید که می دانید ! می فهمم کلانتر !! عیبی ندارد. همین قدر که بدانید چه خبر بوده کافی است. بعدا باز هم در این مورد می نویسم :

«اگر اجباری که به زنده ماندن دارم نبود، خود را در برابر دانشگاه آتش می زدیم، همان جایی که بیست و دو سال پیش، « آذر» مان، در آتش بیداد سوخت، او را در پیش پای «نیکسون» قربانی کردند! این سه یار دبستانی که هنوز مدرسه را ترک نگفته اند،

هنوز از تحصیلشان فراغت نیافته اند، نخواستند - همچون دیگران - کوبن نانی بگیرند و از پشت میز دانشگاه، به پشت پاچال بازار بروند و سر در آخور خویش فرو برند. از آن سال، چندین دوره آمدند و کارشان را تمام کردند و رفتند، اما این سه تن ماندند تا هر که را می آید، بیاموزند، هرکه را می رود، سفارش کنند. آنها هرگز نمیروند، همیشه خواهند ماند، آنها «شهید» ند. این «سه قطره خون» که بر چهره ی دانشگاه ما، همچنان تازه و گرم است. کاشکی می توانستم این سه آذر اهورائی را با تن خاکستر شده ام بیوشانم، تا در این سموم که می وزد، نفسزند! اما نه، باید زنده بمانم و این سه آتش را در سینه نگاه دارم.» **دکتر شریعتی**

16 آذر سال 32 بود؛ نه! دو ماه قبل از آن، تاریخ 16 مهر 32.

بیشتر از 50 روز از کودتای آمریکایی ارتشید زاهدی نگذشته بود. مردم هنوز درک کودتا برایشان سنگین بود. اولین تظاهرات یک پارچه مردم علیه رژیم کودتا در همین روز اتفاق افتاد؛ دانشگاه و بازار به طرفداری از تظاهرکنندگان اعتصاب کردند. تظاهرات به قدری سنگین بود که کودتاجیان وارد معرکه شدند و طاق بازار را بر سر بازاریان خراب کردند و دکانهای آنان را به وسیله مزدوران خود غارت کردند.

16 آبان سال 32 بود؛ کابینه زاهدی و دولت انگلستان برای تجدید روابط ایران و انگلستان که در جریان ملی سازی نفت قطع شده بود، مخفیانه شروع به مذاکرات کردند.

در تاریخ 24 آبان اعلام شد که نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران می آید. نیکسون به ایران می آمد تا نتایج «پیروزی سیاسی امیدبخشی را که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است» (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای 28 مرداد) ببیند. دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند. وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می نمود.

دو روز قبل از آن واقعه تلخ (14 آذر) زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را رسماً اعلام کرد و قرار شد که «دنیس رایت»، کاردار سفارت انگلستان، چند روز بعد به ایران بیاید. از همان روز 14 آذر تظاهراتی در گوشه و کنار به وقوع پیوست که در نتیجه در بازار و دانشگاه عدهای دست گیر شدند. این وضع در روز 15 آذر هم ادامه داشت.

رژیم شاه برای مسلط شدن بر اوضاع و حفظ سلامت (!) سفر نیکسون نیروهای نظامی خود را در دانشگاه مستقر کرد؛ روز 15 آذر یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می رسد که باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صدها خفه گردد و جنبندهای نجنبند...

صبح شانزده آذر، هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیر عادی اطراف دانشگاه شده، وقوع حادثه ای را پیش بینی می کردند.

دانشجویان حتی الامکان سعی می کردند که به هیچ وجه بهانه ای به دست بهانه جویان ندهند. از این رو دانشجویان با کمال خون سردی و احتیاط به کلاس ها رفتند و سربازان به راهنمایی عدهای کارآگاه به راه افتادند. ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون بهانه ای به دست آنان نیامد به داخل دانشکده ها هجوم می آوردند؛ از پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم عده زیادی را دستگیر کردند. بین دست گیر شدندگان چند استاد نیز دیده می شد که به جای دانشجو مورد حمله قرار گرفته و پس از مضروب شدن به داخل کامیون کشیده شدند؛ چون احتمال وقوع حوادث وخیمتری می رفت، لذا برای حفظ جان دانشجویان، دانشکده را تعطیل کردند و به آنها دستور دادند به خانه های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند.

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده، محوطه دانشگاه را ترک می کردند ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه سربازان به دانشکده فنی حمله کردند. بهانه حمله آنان به دانشکده ظاهراً این بود که در این گیر و دار دو دانشجوی رشته ساختمان به حضور نظامیان در دانشگاه اعتراض می کنند. ارتشی ها برای دستگیری آنان وارد دانشکده فنی وارد کلاس درس مهندس شمس می شوند تا دانشجویان معترض را دست گیر کنند؛ وقتی مهندس شمس نسبت به حضور

نظامیان در کلاس درس خود اعتراض می‌کند او را با مسلسل به جای خود می‌نشانند و حتی یا شکنجه مستخدم دانشکده سعی می‌کنند که آن دو دانشجو را بیاوند.

رئیس وقت دانشگاه تهران برای اینکه جلوی ناآرامی‌ها را بگیرد، کل دانشگاه تهران را تعطیل کرد. حضور نظامیان در صحن دانشکده فنی باعث شد که بین نظامیان و دانشجویان، زد و خورد شود. عده‌ای از سربازان، دانشکده فنی را به کافی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. آنگاه دسته‌ای از سربازان با سر نیزه از در بزرگ دانشکده وارد شدند.

اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکید و او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست دگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعاری کوتاه بیرون ریخت: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه!». هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند به کلی غافل گیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. به خصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت‌های جنوبی، سه پله وجود داشت و هنگام عقب نشینی عده زیادی از دانشجویان روی پله‌ها افتاده، نتوانستند خود را نجات دهند، مصطفی بزرگ نیا به ضرب سه گلوله از پا درآمد. مهندس شریعت رضوی که ابتدا هدف قرار گرفته به سختی مجروح شده بود بر زمین می‌خزید و ناله می‌کرد، و دوباره هدف گلوله قرار گرفت. احمد قندچی حتی يك قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود و از گلوله باران اول مصون مانده یکی از جانباختگان «دسته حاجی‌باز» با رگبار مسلسل سینه او را شکافت.

بعد از پایان درگیری‌ها احمد هنوز زنده بود؛ او را به یکی از بیمارستان‌های نظامی تهران منتقل کردند. در حالی که در درگیری‌ها لوله شوفاژ در مقابل احمد ترکید بود و آب جوش تمام سر و صورت او را به شدت مجروح کرده بود با این حال مسئولان بیمارستان از مداوا و حتی تزریق خون به او ابا کردند و 24 ساعت بعد او مظلومانه شهید شد.

مظلومیت قندچی به حدی بود که حتی بعد از شهادت، به خانواده‌اش گفته بودند که احمد را با دو شهید دیگر در امام زاده عبدالله دفن کرده‌اند. برادر شهید قندچی گفت: «بعد از این که فهمیدیم احمد را در مسگر آباد دفن کرده‌اند با خانواده شریعت رضوی و بزرگ نیا به مسگر آباد رفتیم و قبر شهید را نبش کردیم و او را مخفیانه به امام زاده عبدالله بردیم و در آنجا در کنار دوستانش به خاک سپردیم.»

در جریان درگیری 16 آذر عده زیادی از دانشجویان که تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند به ناچار به آزمایشگاه پناه بردند. پس از ختم گلوله باران دقیقه‌ای سکوت، دانشکده را فرا گرفت. ناگهان میان سکوت ناله بلندی به گوش رسید که مانند دشنه در قلب‌ها فرو رفت و از چشم بیش‌تر دانشجویان اشک جاری شد. ناله‌های بلند سوزناک می‌فهماند که عده‌ای مجروح شده‌اند و در همان جا افتاده‌اند. اولیای دانشکده، مستخدمان و چند نفری از دانشکده پزشکی می‌خواستند مجروحان را به پزشکی برده معالجه کنند ولی سربازان با تهدید به مرگ مانع این کار شدند. بدن مجروحان در حدود دو ساعت در وسط دانشگاه افتاده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند. بدین ترتیب سه نفر از دانشجویان (بزرگ نیا، قندچی و شریعت رضوی) شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند.

خبر واقعه 16 آذر به سرعت در تمام تهران پخش شد. در روز 17 آذر تمام دانشگاه‌های تهران و اغلب شهرستان‌ها در اعتصاب کامل به سر بردند؛ حتی بسیاری از دبیرستان‌ها هم با تعطیل کردن مدرسه خود هم دوش دانشگاهیان در تظاهرات علیه فجاج 16 آذر و سفر نیکسون به تهران شرکت کردند.

برای کم رنگ کردن واقعه 16 آذر، جنایت کاران شروع به سفسطه کردند. در مقابل خبرنگاران گفتند که: «دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه نفر کشته شد.» در همان روزها یکی از مطبوعات نوشت: «اگر تیرها هوایی شلیک شده، پس دانشجویان پر درآورده و خود را به گلوله زدند!»

رژیم برای این که واقعه 16 آذر زودتر از یادها برود از برپایی مراسم یادبود شهدا جلوگیری کرد.

برادر شهید شریعت رضوی می‌گوید: «بعد از شهادت این سه تن به ما اجازه برگزار کردن شب سوم در خانه هایمان را هم ندادند؛ ولی در مراسم چهلم به خاطر پافشاری زیادی که کردیم فقط 300 کارت که مهر حکومت نظامی روی آن خورده بود به من دادند. هر کس می‌خواست به طرف امام زاده عبدالله برود کارتش را کنترل می‌کردند.»

برادر شهید بزرگ نیا نیز می‌گوید: «از طریق علم، شاه به پدرم تسلیت گفت و پیغام داد 200 هزار تومان خون بها بدهند که جواب رد دادیم؛ بعد می‌خواستیم مجلس ختم و شب هفت بگیریم، مخالفت کردند. تا این که خودم پیش سررتیب بختیار فرماندار نظامی رفتم و متعهد شدم اگر اتفاقی افتاد خودم مسئول باشم.»

درست روز بعد از واقعه 16 آذر، نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه، در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بی گناه رنگین بود دکترای افتخاری حقوق دریافت کرد. صبح ورود نیکسون یکی از روزنامه‌ها در سر مقاله خود تحت عنوان «سه قطره خون» نامه سرگشاده‌ای به نیکسون نوشت. در این نامه سرگشاده ابتدا به سنت قدیم ما ایرانی‌ها اشاره شده بود که «هرگاه دوستی از سفر می‌آید یا کسی از زیارت بازمی‌گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می‌شود ما ایرانیان به فراخور حال در قدم او گاو و گوسفندی قربانی می‌کنیم؛ آنگاه خطاب به نیکسون گفته شده بود که «آقای نیکسون! وجود شما آن قدر گرامی و عزیز بود که در قدم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.»

منابع:

- 1- خاطرات شهید چمران
- 2- روزنامه کیهان آذر 58
- 3- روزنامه اطلاعات آذر 58
- 4- روزنامه جمهوری اسلامی آذر 58

معرفی به دوستان